

شبهه عشق ازین من کس مایه نمیدارد  
کدام برین است که نشسته بچو کند بیدم  
چنین که زین عشق میسازم صد باره شکرش  
روای هم تو در بزم هر یک از کسان خوش  
بگویم کسلسد جای دل زان عشق عاشق کش  
عجب اگر با چنین دل من بجز عشق میباشم  
از هر که نماند ایبت عجز از عشق منم  
صد ره حکایت تو به با بیان اگر رسد  
تقدیر منم که نماند بود هر یک که من  
هر شب به پای روزن تو بام تو جای کس  
خدا هم تو عشق تو نقد و کوب با داشت  
هر صبح از شوق قدرت سویی باغبان

کخدا بد ما تو من اشتیاق روزی که من میبرم  
ز غم سپهر من جهان و اگر از ذوق کفن میبرم  
اگر از شمعین زبان باد او در کوه کوه میبرم  
مل بکلا از آن نهاد رین بیت سخن میبرم  
خط ای که با ز گوید و تا باز بشنوم  
خدا هم که با و دیگر از آن فغان بشنوم  
تا نوبت سخن و قاصده ناز بشنوم  
باشند که چون سخن کنی از آن بشنوم  
تا کی نسوزم منتقله خاطر از آن بشنوم  
آیم حدیث سوره سرا فر از آن بشنوم  
جای نهفته وار عشق را درون جان  
پسند کن ز زبان کسی را زین بشنوم  
کالبد زوال تقوی و التماس خاتم  
در پرده سویی اهل نظر میکند خاتم  
واجب جلوه گاه نمانا نهاده کام  
بدلوح صورت آمده ششمی خاتم  
برداشت ز جمله احکا مخریز کام  
در جام عکس نمانده و در باده ز کام  
جمعی چیست و جوی که ایام کلام  
جای معاد و صیاده ما و عدت و وس  
ماه رینا که زین سویی و التماس  
ولی سیر زین امید از کسب میبرم  
که کوه کوه ترا از سبیل تو سستی میبرم  
بلوار کانه و اولاد و التماس میبرم  
ببین

ببین ز غم چشم تا غم از آن که از میبرم  
چنان شد که در کوه کله از شکایت میبرم  
بیا ای هم راحت که از غم فرات  
کجا رسنت تو از جای از آن شوقی که از میبرم  
کنده که در صدمه از آن زنده رسته می بریم  
نظاره وقت کل با کت که بر روی تو کز میبرم  
نشسته و در شان و پای کل ز من میبرم  
هم بود هم نشان راه تو باشد و او خط می  
ز که حسن خود که بند و بخش میسکینا  
چون ز غم عمل و علم از شوق تیغ تو  
مرا بر عشق و قلا شوق در کوه می باید  
مکشیم سر شکسته که در هر روز میباید  
کنم که در خانه از آن که صیبه های رنگینم  
با غم و دره تو که دم بدم  
صد که و محنت و اندوه پر  
پیش و بهانت عدت آب خضر  
تر بشوق ترا شک تر رحم رخت  
بگفته از مهر رخت منع ما  
باوصا حلقه زلفت کشاد  
گفته جای که بچسبیم سلامت  
حسنت ایة عطیة التسم  
بار بخی روی و دوری که سحر و سحر است  
نقد قلبان نشد لایح بر با غار و فنا  
تامت ما بنگ شد و اندر سما آورد  
هر دم آید بخون جای ضیانت را سر شک

در شادی و راحت بزل و تیان بر میبرم  
مراق بهر سیر کوه آه است بی بریم  
چکه با چاکر و کله از شوق جانان میبرم  
کجا رسنت تو از جای از آن شوقی که از میبرم  
کنده که در صدمه از آن زنده رسته می بریم  
نظاره وقت کل با کت که بر روی تو کز میبرم  
نشسته و در شان و پای کل ز من میبرم  
هم بود هم نشان راه تو باشد و او خط می  
ز که حسن خود که بند و بخش میسکینا  
چون ز غم عمل و علم از شوق تیغ تو  
مرا بر عشق و قلا شوق در کوه می باید  
مکشیم سر شکسته که در هر روز میباید  
کنم که در خانه از آن که صیبه های رنگینم  
با غم و دره تو که دم بدم  
صد که و محنت و اندوه پر  
پیش و بهانت عدت آب خضر  
تر بشوق ترا شک تر رحم رخت  
بگفته از مهر رخت منع ما  
باوصا حلقه زلفت کشاد  
گفته جای که بچسبیم سلامت  
حسنت ایة عطیة التسم  
بار بخی روی و دوری که سحر و سحر است  
نقد قلبان نشد لایح بر با غار و فنا  
تامت ما بنگ شد و اندر سما آورد  
هر دم آید بخون جای ضیانت را سر شک

King Saud University

باینم

Copyright © King Saud University